

منشاء هنرها

به اقتضای منطق نادرست استاتیک که نماینده تفکر سطحی انسان عتیق است، هنوز بیشتر مردم، حتی بسیاری از آنان که دم از علم میزنند، کائنات را ثابت و تغییرناپذیر میپندارند و باور دارند که امور و اشیاء همچنانکه در طی قرون بنام معینی خوانده شده‌اند از لحاظ ماهیت و مفهوم نیز ثابت و یکسان مانده‌اند. از این زمره‌اند آنها که هنوز هم میخواهند مانند ارسطو با «تعریف» ثابتی هر یک از مظاهر زندگی را معلوم و مشخص کنند و در چارچوب یا قالب سخت و صلبی قرار دهند. اینان غافلند که همه نمودهای هستی در جریان تغییر و دگرگونی است. هر چیزی برای خود سیر و تاریخی دارد و پیوسته تحول میپذیرد. زمینی که زیرپا و آسمانی که فراز خود داریم همانها نیستند که دیروز یا دو هزار سال پیش بودند. تمام اجزاء آنها دگرگون شده است. ظاهراً تنها نام آنهاست که کمابیش بصورت دیرین مانده است. تفکر استاتیک چون آینه‌ای است که هستی را بهیأتی مسخ شده و منکسر و مصنوعی درمیآورد و با تأکید بر ثبات و سکون، جامعه بشری را از تحول و تکامل باز میدارد.

در جامعه ما هم هنوز بسیاری از هنرمندان در ابخره غلیظ خیالبافی‌های عتیق غوطه میخورند؛ بجای افزودن دستی بدستهای سازنده فردا، هنر را همچون مسکر یا مخدري برای خواب کردن خود و دیگران بکار میبرند، و موافق منطق استاتیک چنین میاندیشند که هنر، چون در برخی دوره‌های تاریخ رنگ تجمل و ترفن و سرگرمی بخود گرفته است، امروز نیز باید چنین باشد و فردا نیز همین خواهد بود. کوهی چشم آینده بین و گذشته نگر ندارند و تنها در آستانه زمان حال بسر میبرند!

به انکای اکتشافات علوم اجتماعی میتوان گفت که بیکرنگاری و بیکرنگاشی و شعر و موسیقی و سایر فعالیت‌هایی که امروز مدلول لفظ «هنر» است از نخستین جلوه‌های حیات انسانی است. انسان از آغاز همچنانکه ابزار و اسلحه میساخت و خوراک و پناهگاه میجست، بکارهای هنری نیز دست میزد - پایکوبی و دست افشانی میکرد، ترانه میخواند و بیکرنگاشی ساخت ...

در قدمت هنر بخشی نیست . بحث بر سر اینست که چرا ، در گیرودار زندگی کانی پر-
تلاطم پیش از تاریخ ، انسان خشن و سبع ابتدائی به آفرینش هنری میپرداخت .
آنچه مسلم است انسان ابتدائی ، که برای صیانت ذات خود تاگزیر از مبارزه دائم
بود ، آثار هنری نیز میآفرید و مسلماً از اینکار سود بالذتی غایب میداشت . اگر آثار
هنری بنحوی از انحاء متضمن استفاده‌ای نبود هیچگاه بوجود نمیآمد .
باید دید آثار هنری چه استفاده‌ای میتواندست به بشر آن روزگار برساند .
فیلسوفان و هنرشناسان از دیر گاه در این باره پژوهش کرده و بنا بر عقیده و سلیقه
خود آرای گوناگونی آورده‌اند . ولی عموماً بساورد داشته‌اند که هنر از فطرت بشر
تراویده است .

گفته‌اند که انسان بمقتضای نظام دنیای درون خود دست
آیا هنر آفرینی عملی
گریزی است ؟

بهنر آفرینی زده است ، و بییان دیگر هنر آفرینی محرکی
درونی یا غریزی دارد ، و مانند خور و خواب و تولید مثل و

سایر فعالیت‌های غریزی برای بقا و حیات انسانی لازم است .
در این زمینه پاره‌ای اظهار کرده‌اند که هنر آفرینی یکی از جلوه‌های «گریزه
بازی» و هدفش حفظ حیات فرد است ؛ برخی نیز اعلام داشته‌اند که هنرها نشأه «گریزه
تناسلی» است و برای حفظ حیات نوع ضرورت تام دارد . گروهی نیز آنرا نشأه نیروی
مرموزی بنام «گریزه تربیین» که هدفش تلطیف زندگی است دانسته‌اند .
در این صورت این نظر به صورت درمیآید :

اول : هنر ناشی از «گریزه بازی» است .
دوم : هنر زاده «گریزه تناسلی» است .
سوم : هنر جلوه «گریزه جمال دوستی» است .

گروهی معتقدند که هنر آفرینی نوعی بازی است ، و
بازی فعالیتی غریزی است که بقول دیگر محض تعزین و
فرا گرفتن اعمال لازم حیاتی صورت میگیرد . پس در این

آیا هنر ناشی از
«گریزه بازی» است ؟

مورد نیز بدو عقیده بر میخوریم :

- الف - هنر نوعی بازی است ، و بازی وسیله دفع انرژی زاید است .
ب - هنر نوعی بازی است ، و بازی وسیله آموختن اعمال حیاتی است .
الف - اسپنسر میگوید (۱) که هنر نوعی بازی است ، و بازی فعالیتی است

بی هدف که در نتیجه فزونی انرژی ارگانیسم روی میدهد و سبب حفظ تعادل و آرامش ارگانیسم میشود. ارگانیسم انسانی و حیوانی قسمتی از انرژی خود را در راه کارهای لازم حیاتی صرف میکند و برای صرف انرژی باقیمانده که افزایش و تراکم آن مخل و مزاحم اعمال حیاتی میشود بحرکاتی بی هدف میپردازد. هنر آفرینی یکی از انواع بازی است و مانند بازیهای دیگر هدفی بیرون از خود ندارد و نقش مثبتی ایفا نمیکند. نقش هنر نقشی منفی و فایده آن دفع انرژی مزاحم ارگانیسم میباشد.

در انتقاد این تئوری میگوئیم :

۱ - چنانکه از بررسی بازیهای جوامع ابتدائی کنونی و اجتماعات قدیم مثلاً یونان برمیآید، میتوان گفت که برخی از فعالیت های افراد بالغ جوامع ابتدائی، از قبیل رقص که نوعی آمادگی برای امور زندگی است، با آن که بنظر ما «بازی» میآید، در حقیقت اعمالی است که برای نیل به هدفها و مقاصد معینی صورت میگیرد. بنابراین انسان ابتدائی درستی بزرگی اساساً به «بازی» یعنی فعالیت های بی هدف توجهی ندارد، و هنر ابتدائی را نمیتوان بازی یعنی فعالیت بی هدف انسان بالغ ابتدائی دانست.

۲ - انسان درگیر و دار حیات مخوف و دشوار ابتدائی دائماً برای حفظ خود و جستجوی خوراک و پناهگاه تلاش میکند، و در اینصورت هیچگونه انرژی زائدی برای او نمیماند تا برای صرف آن به فعالیت های بیهدفی مانند انواع بازیها بپردازد.

۳ - اگر هنر را نوعی بازی یعنی فعالیت غریزی بدانیم، باین سؤال برمیخوریم که چرا این فعالیت باشکال دقیق و ظریف آثار هنری درمیآید و چگونه یک عمل غریزی که طبیعتاً باید بصورت کمابیش ثابتی متحقق و متظاهر شود اینهمه تغییر و تحول و تنوع میپذیرد.

از آنچه گذشت درمیابیم که تئوری بازی اسپنسر از عهده توجیه فعالیت های هنری بشر بر نمیآید و هنر ابتدائی را نمیتوان وسیله ای برای دفع انرژی زائد دانست.

ب - لانگه^(۱) و کارل گروس^(۲) هنر را از تجلیات غریزه بازی میدانند، و در توجیه بازی اشاره میکنند که افراد انسان و سایر حیوانات خود بخود از کودکی از اعمال حیاتی یکدیگر تقلید میکنند و به این ترتیب تدریجاً راه و رسم زندگی را میآموزند و برای زندگی مجهز و آماده میشوند.

براین تئوری نیز ایرادهائی، از همان قبیل که در مورد تئوری اسپنسر بیان شد،

وارد است :

۱ - K. Lange : Das Wesen der Kunst, 1907, PP. 611-630.

۲ - K. Groos : The Play of Man, 1901, Introduction . P . 2 .

- ۱- اگر فرض کنیم که انسان در دوره کودکی به قصد آموختن اصول زندگی بیازی میپردازد، نمیتوانیم قائل شویم که در بزرگی نیز به اینکار ادامه میدهد، زیرا فرد بالغ قاعده این اصول را قبلاً آموخته است؛ و از این گذشته پس از بلوغ، چون باید به حل مسائل واقعی حیات اشتغال ورزد، نمیتواند مجالی برای تمرین و تجربه اندوزی داشته باشد.
- ۲- اگر هنر آفرینی را نوعی بازی و وسیله تسلط بر زندگی بیانکاریم، باید قبول کنیم که انسان ابتدائی، بجای مواجهه و مبارزه با واقعیت، در کنجی نشسته و بوساطت ترانه و تصویر و مجسمه بشناختن و در گون ساختن محیط زندگی خود نایل آمده است. اینهم نامفهوم و پوچ و باوه است.
- ۳- اعضای جوامع ابتدائی کنونی از این منظر به هنر نمینگرند و آنرا وسیلهای برای آموزش و پرورش و آماده ساختن افراد نمیدانند.

نتیجه اینکه هنر را نمیتوان مشابه بازی و ناشی از غریزه بازی دانست، و آرای کسانی که این دو فعالیت را با هم اشتباه کردهاند، از افلاطون و شیلر تا اسپنسر و لانگه و کروس و فرورن^(۱)، برخاست.

هنر آفرینی از «غریزه بازی» نمیتواند و وسیله طبیعی حفظ فرد نیست.

داروین^(۱) و بسیاری از پیروانش قائل بودهاند که حیوانات مخصوصاً نرها ذاتاً تدابیر و وسایلی برای جلب جفت و تسهیل عمل تناسل و تولید مثل بکار میبرند. از این زمره است پوست و موی رنگین برخی پستانداران و پرهای رنگارنگ و نغمه سرایی بعضی پرندگان. انسان نیز بهمین منظور خود را میآراید و محیط خود را تزئین میکند؛ هنر از این رهگذر پدید میآید، و بنا بر این یکی از وسایل بقای نوع انسان است.^(۲)

این تئوری نیز مشمول پاره‌ای انتقادات، و از جمله برخی از ایرادهای فوق‌الذکر، است:

۱- اگر بخواهیم بال و پر و نغمه‌های بعضی پرندگان یا لانه مورچگان و کندوی زنبوران عسل را، بصری آنکه در نظر ما خوشایند یا واجد انتظامی هندسی است، با آثار هنری همسنگ بدانیم، لزوماً باید بسیاری چیزها از قبیل ذرات متبلور فلزات یا تکه‌های برف یا قطرات آب و قطعات ابرو گل و جواهر را نیز انر هنری بشماریم؛ زیرا اینها هم بنوبه خود نمائی رنگین یا درخشان یا متقارن و منظم دارند و خوشایند ما هستند. قبول این

۱- M. Verworn ۲- Ch. Darwin: Descent of Man and Selection in Relation to Sex, 1871 Vol. I, PP. 63-64

امر هم نه تنها ماهیت هنر انسانی را روشن نمیسازد بلکه مفهوم کلمه «هنر» را کنگ و مبهم فرمیکند، زیرا در عرف مردم «اثر هنری» عبارت از چیزی است که بوسیله انسان ساخته و پرداخته شده باشد.

۲ - اگر حیوانات دون اسان برای جلب جفت و تسهیل تولید مثل به تزیین خود و محیط خود میپردازند، پس چرا بسیاری جانوران از هر گونه خود آرای و تزیینی برکنارند؟ چرا میمون که از سایر حیوانات (جز انسان) کاملتر است بهیچوجه خود را نمیآراید، چهچه نمیزند، و چیزی که بتوان بدان «اثر هنری» نام داد نمیآفریند؟

ممکن است بگویند که ماحق نداریم حیات میمونی را با موازین زندگی انسانی بسنجیم و آنها را فاقد اثر هنری بدانیم. در پاسخ میگوییم که، اگر چنین حقی نداریم، پس چرا حیات پرندگان را با ممالکهای انسانی میسنجیم و قائل می شویم که پرو بال و آواز پرندگان چون برای «ما» خوشایند است نزد خود آنها نیز خوشایند و دوست داشتنی و وسیله جلب جفت میباشد؟ ماییم که نوای بلبل یا پرهای طاووس را از نظر خودمان زیبا و خوشایند میباییم، و ماییم که پستانداران مثلا میمون را - باز از نظر خودمان - فاقد چنان جمال و تزییناتی می شماریم. اگر پرندگان (از نظر ما) دارای غریزه تزیین میباشند، پستانداران نیز باید (از نظر ما) چنین غریزهای - اما کاملتر - داشته باشند. چون آثار چنین غریزهای را در کاملترین پستانداران یعنی میمون تعیین کنیم، پس بحق حکم میکنیم که نمیتوان رنگ و نگار بعضی جانوران و انتظام و ظرافت لانه و آشیانه بعضی دیگر را ناشی از غریزه تزیین و وسیله جلب جفت دانست.

۳ - اگر هنر ابتدائی نوعی تزیین و ناشی از غریزه تناسلی و وسیله جلب جفت باشد، پس سابقه تاریخی هنرهای تزیینی، بویژه آرایش بدن - خالکوبی و رنگ آمیزی پوست و خودسازی - باید بمراتب پیش از سابقه سایر هنرها باشد. برخلاف عقیده هنرشناسان پیشین، امثال هورنس (۱) و وگرمان (۲) و گروسه (۳)، که هنرهای تزیینی را قدیمترین هنرها میدانستند، اکنون، از تصویرها و طرحهایی که در دیوارهای برخی از غارهای فرانسه و اسپانیا کشف شده است بخوبی برمیآید که اسان از ابتدای کار - از دوره حجر قدیم - بکشیدن تصاویر رغبتی تمام داشته و بنابراین خود آرای و بزک مقدم بر پیکر سازی نیست. پس هنرهای انسانی را نمیتوان نوعی تزیین و محصول غریزه تناسلی دانست.

۴ - اگر قبول کنیم که حیوانات به اقتضای غریزه تزیین خود را میآرایند و حتی هنر میآفرینند، باز هم نمیتوانیم آثار هنری انسانی را در شمار فعالیت غریز بگذاریم. زیرا

معمولاً فعالیت های غریزی ، مثلاً لانه سازی پرندگان ، بالاکوهای کما بیش ثابتی صورت میگیرد ، و حال آنکه هنرهای انسانی در جریان زمان و پهنه مکان به هزاران هیأت گوناگون درآمده است .

داروین خود اعتراف میکند که در جوامع نسبتاً پیشرفته نمیتوان تجلیات هنری را باغریزه و فطرت انسانی توجیه کرد^۱ .

مردم شناسان بخوبی نشان داده اند که در جوامع ابتدائی نیز تجلیات هنری را نمیتوانیم باستناد غریزه تبیین کنیم ؛ زیرا در آنجا نیز به تنوع آثار هنری و اختلافات عظیمی که معلول عواملی غیر از غرایز است بر میخوریم .

۵- اسان ابتدائی برای کشیدن طرح ها و نقوش مطلوب خود گوشه های دور افتاده ای از غارها را بر میگزیدند که کاملاً از هوای آزاد و روشنایی دور و از اینرو خفقان آور و غیر قابل سکونت بود ، چنانکه تصاویری که در غاریو^۲ در آری پتر^۳ کشف شده است در هشتم صد متری دهانه غار قرار دارد . دور افتادگی آنها میرساند که این آثار بمنظور تزئین و تجمل بوجود نیامده است . از اکتشافات باستان شناسی بر میآید که اقامتگاه اسان ابتدائی معمولاً از محل تصاویر دور و بد دهانه غار نزدیک بوده است . اگر اسان ابتدائی به قصد تزئین و برای جلب جفت خود بفعالیت های هنری میپرداخت ، مسلماً بجای انتخاب اعماق تیره و خفقان آور غار قسمتهای اولیه و روشن و قابل سکونت غار را برای پیکر سازی اختیار میکرد تا خود وجفت یا جفت هایش سهولت از تماشای آنها برخوردار شوند .

پس ، از این نکته نیز استنباط میگردد که اسان ابتدائی به تحریک غریزه تناسلی و جلب جفت خود دست بکارهای هنری نمیزده است .

۶- تصاویر و طرح های اولیه معمولاً بر روی یکدیگر کشیده شده است . اسان ابتدائی با آنکه از حیث مکان در مضیق نبود اما در داشت که دائماً در نقاط معینی نقاشی کند . از اینرو برای کشیدن یک تصویر جدید اجباراً یک تصویر قدیمی را می تراشید و از میان میبرد و در جای آن تصویر جدیدی میکشید .

۷- چنانکه بسیاری از جامعه شناسان دریافته اند عموم اقوام ابتدائی موجود با آن که تا اندازه ای نسبت به انسانهای عصر حجر قدیم راه تکامل را پیموده اند ، باز فعالیت های هنری حتی هنرهای تزئینی را وسیله ای برای جلب جفت نمیشمارند ، بلکه چنانکه خواهیم دید از منظر دیگری به فعالیت های هنری مینگرند .

۱- کتاب سابق الذکر داروین ، چاپ دوم ، ۱۸۷۴ ، ص ۹۲ .

۲- Niaux . ۳- Ariège

حاصل سخن اینکه آثار هنری تجلی غریزه جنسی و وسیله جلب جفت و تولید مثل و بقا نوع نیست، و رای داروین و همچنین نظریات مشابه آن مثلاً نظر فرورد منطبق برواقعیت نیست.

کانت^۱ و جمعی از هنرشناسان از دبر گاه اسان را دارای مواهب و کراماتی ملکوتی دانسته و باور داشته‌اند که وی بحکم فطرت برخلاف جانوران دیگر پای بند اشکال و الوان میشود و بدون چشمداشت هیچگونه سود و نتیجه ای

آیا هنر جلوه
« غریزه جمال دوستی »
است ؟

بخودی خود از « زیبایی » لذت میبرد .

ضعف این تئوری بخوبی آشکار است :

۱ - نمیتوان بوجود « غریزه جمال پرستی » قائل شد ، زیرا همه غرایز برای بقا موجود لزوم مبرم دارند ، ولی « غریزه جمال پرستی » متضمن هیچگونه اهمیت حیاتی نیست . فعالیت های غریزی عبارت از اعمال مفید و لازمی است که بر اثر هزاران سال تکرار جزو اختصاصات ارگانسیم های حیوانی شده و به انسان نیز به ارث رسیده است . وجود غرایز برای بقا فرد نوع ضرور است ، ولی آیا « جمال دوستی » برای صیانت ذات انسان - مخصوصاً انسان نیمه حیوان ابتدائی - هیچگونه ضرورتی دارد ؟

۲ - چنانچه فرض کنیم که چنین غریزهای باشد ، باز نمیتوانیم آثار هنری ابتدائی را توجیه کنیم . زیرا میدانیم که انسان ابتدائی برای ارضای مهمترین غرایز خود - صیانت ذات - ناگزیر از مبارزه ای درنگ ناپذیر است ، و چنان بدشواری از عهده حفظ خود و تدارک خوراک و پناهگاه بر می آید که بطور قطع نیرو و مجالی برای بر آوردن حوائج غریزی درجه دوم و از جمله « غریزه جمال دوستی » (در صورتیکه بفرض مجال چنین چیزی باشد) ندارد .

۳ - اگر محض « جمال دوستی » به ساختن آثار هنری پرداخت ، پس چرا گوشه های دور افتاده و نامسکون غارها را برگزید ؟ اگر جمال دوستی بود ، چرا آثار جمیل را از محوطه زندگانی خود دور میداشت ؟ (رجوع شود به ایراد پنجم بر نظریه تناسلی هنر) .

۴ - اگر جمال دوست بود ، آیا اصرار میورزید که تصاویر زیبای خود را روی یکدیگر بسازد و از افزایش آنها جلو گیرد ؟ (رجوع شود به ایراد ششم بر نظریه تناسلی هنر) .

۵ - در جوامع ابتدائی موجود اثری از این ذوق و موهبت عظمی نمیبینیم . در اینصورت به اینجا میرسیم که نباید « غریزه جمال دوستی » را به انسان نسبت داد و آثار هنری اولیه را زاده میل و رغبت پاک و بی شائبه انسان وحشی ابتدائی دانست .

۱. I. Kant, Critique of Judgement, 1892, PP. 67-84 .

بر روی هم نمیتوان گفت که انسان ابتدائی به اقتضای نظام دنیای درون خود دست به هنر آفرینی می‌زد. سلوک آدمی واز جمله هنر آفرینی تجلی‌غرایز حیوانی محدود نیست و چنانکه در جای دیگر (۱) گفته‌ایم، «تئوری بن بست غرایز نه تنها در مورد انسان بلکه در مورد حیوانات پست‌تر نیز نارساست و در نتیجه نمیتواند سلوک مدغم انسانی را توجیه کند...»

اجمالاً بعض نواقص تئوری غرایز را نام می‌بریم:

«اولاً، اعتقاد بوجود غرایز، یعنی اعتقاد بوجود يك سلسله استعداد برای اجرای اعمالی نیاموخته، مشکلی نمی‌گشاید. اگر بگوئیم انسان دوست میدارد برای آنکه «غریزه» دوست داشتن، دارد، مثل اینست که بگوئیم انسان دوست میدارد برای آنکه دوست میدارد! مفهوم غریزه مثل «نفوس حیوانی» دکارت، «تصورات فطری» لاک، «مواند» های لایب‌نیتس و «نومن» کانت و «مطلق» هگل در حکم رمز و افسونست و البته ارزش علمی ندارد....»

«ثانیاً، نظریات هواخواهان تئوری غرایز بقدری متشمت و مختلف است که هر يك را میتوان برای رد و طرد دیگری اقامه کرد. یکی از این مسائل مورد اختلاف، تعداد غرایز است. در این باب روانشناسان بتفاوت افزود، پنج، چهارده، بیست و حتی صد غریزه یاد میکنند. (۱)

«ثالثاً، از زمان جان لاک و هلوئیوس معلوم شده است که بعضی فعالیت‌های انسانی که به حساب اعمال غریزی گذاشته میشوند، اکتسابی و آموختنی میباشند. روانشناسان جدید بر این نکته تأکید مینمایند.

«رابعاً، اگر اساساً بتوان بوجود غرایز اعتقاد کرد، باز باید گفت که غرایز مکایسم‌های ساده‌ای هستند و در همه انسانها - انسان ما قبل تاریخ، وحشی افریقائی و متمدن اروپائی، یکسانند و در اینصورت از عهده توجیه اختلافات افراد و اقوام مختلف بر نمی‌آیند....»

«خامساً، آنچه باید مورد توجه بلیغ قرار گیرد، اینست که غرایز انسانی، هر چه باشند، میتوانند تغییر شکل دهند و بصورت‌های پیچیده گوناگون تجلی کنند...»

بنابراین روشن است که هنر آفرینی وسایر فعالیت‌های پیچیده انسان را نمیتوان به استناد غرایز یا فطرت توجیه کرد و اعمال و مصنوعات حیوانات را آثار هنری شمرد.

۱. ح. آریان‌پور

۱. ح. آریان‌پور: در آستانه رستاخیز - رساله‌ی در باب دینامیسم تاریخ، تهران، ۱۳۳۰

۱ - فریود از دوغریزه، ویلیم جیمز از نوزده غریزه، ترانتر (Trotter) از چهار

غریزه و مک دوکال و ثورندایک (Thorndike) از تعداد بیشتری غریزه نام می‌برند.